

بررسی نسبت میان اصالت و هستی در زبان‌های باستانی و اندیشه ارسطو

محسن طلایی ماهانی^۱

چکیده

در این مقاله فرایند شکل‌گیری معنای واژه «اصالت» و سیر تحول آن در زبان‌های باستانی بررسی شده است. فرضیه مقاله این است که معنای واژه مذکور به صورت ریشه‌داری در فرهنگ‌های مختلف به ویژه در زبان‌های باستانی به همان معنای متداول در فلسفه اسلامی (حکمت متعالیه صدرایی) یعنی هستی و وجود به کار رفته است. رویکرد غالب این بررسی‌ها استعمال واژه مذکور در زبان یونانی است، زیرا محتوای معنای فلسفی این واژه در زبان یونانی ملحوظ شده است. در مقاله روشن می‌شود که فرضیه نگارنده درست است، به ویژه آنجا که به متن نوشته‌های معروف ارسطو و کتاب *متافیزیک* استناد کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: اصالت، هستی، فلسفه اسلامی، معناشناسی، ارسطو.

۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان.

۱. مقدمه

انگیزه اولیه نگارنده برای مطالعه در مورد واژه «أصالت»، نقش این واژه در فلسفه اسلامی بوده است. چنان که می‌دانیم حداقل با ظهور فلسفه متعالیه به همت صدرالدین شیرازی بحث «اصل» و «أصالت» به طور جدی در فلسفه اسلامی مطرح شده است. انگیزه بعدی این بوده است که معلوم شود واژه «أصالت» صرفاً در ساحت فلسفه اسلامی برای «هستی» و «وجود» استعمال نشده است، بلکه سابقه دیرینه تاریخی داشته است. در این مقاله، نخست معنای «أصالت» در فلسفه اسلامی بررسی اجمالی شده و در قسمت‌های بعدی معناشناسی تاریخی واژه در زبان‌های باستانی بررسی شده است.

۲. معنای واژه «أصالت» در فلسفه اسلامی

واژه «أصالت» در اصطلاح فلسفه اسلامی آن چیزی است که در تقابل با «اعتباریات» قرار می‌گیرد. فلاسفه مسلمان «اعتباریات» را در موارد متعدد و متفاوتی استعمال کرده‌اند از جمله: معقولات ثانیه منطقی، معقولات ثانیه فلسفی، مفاهیم اخلاقی، معانی‌ای که در ظرف اجتماع اعتبار می‌شوند و حیات جامعه به آنها بستگی دارد، مثل ریاست، مالکیت و سایر قوانین حقوقی و فقهی. در مقوله «أصالت»، زمانی که فلاسفه مسلمان به ویژه فلاسفه متأخر از اعتباری بودن چیزی سخن می‌گویند منظورشان این است که تحققش بالعرض است و وقتی از اصیل بودن چیزی سخن می‌گویند منظورشان این است که تحققش بالذات است. به تعبیر دیگر، با به کار بردن اصطلاح فلسفی «أصالت» اعلام می‌کنند، آن شیء تحقق عینی و حقیقی در خارج دارد. (مصباح یزدی، ۱۴۰۵، ص ۲۳)

ملاصدرا به عنوان بنیانگذار نظریه أصال وجود در آثار و نوشته‌های متعددش مقوله أصال را به طور جدی مطرح می‌کند. وی با تأکید بر اینکه در پی یافتن حقیقت اعیان خارجی است، با حصر عقلی چهار وجه را برای أصال داشتن ذکر می‌کند: أصال وجود و ماهیت؛ نه أصال وجود و نه أصال ماهیت؛ أصال ماهیت؛ أصال وجود. او با دلایلی سه احتمال اول را باطل اعلام می‌کند و در نهایت أصال را به وجود می‌دهد و تأکید می‌کند که آنچه حقیقت خارجی است و منشأ اثر است و مابازای خارجی دارد، صرفاً وجود است. (صدر، ۱۴۲۳، ص ۶۳-۶۸)

۳. معانی «اصل» در زبان‌های باستانی

در زبان باستانی هندو اروپایی واژه «es» (اس) معادل «اصل» به کار رفته است. بنا به گزارش پوکورنی (Pokorny) واژه «es» مشتق اسمی «sánt» و «sent» و به معنای «باشنده» است. این واژه از جمله معانی‌ای که یافته است معنای «واقعیت» و «حقیقت» است. (Pokorny, 1950, p. 341) از این اظهارات به دست می‌آید که حتی در قدیمی‌ترین زبان‌های بشری واژه «اصل» برای بیان واقعیت یا حقیقت اشیاء استعمال شده است.

یکی از زیرشاخه‌های مهم زبان هندو اروپایی، زبان سانسکریت است. در این زبان برای واژه «es» یا «اصل» معادل‌هایی مانند «āś» یا «āste» وضع شده است. مونیر و ویلیامز (Monier and Williams) معانی متعددی را برای این واژه ذکر کرده‌اند از جمله: نشستن، تداوم، قرار گرفتن، باقی ماندن و وجود داشتن. (Monier and Williams, 1964, p. 1200)

پوکورنی نیز گزارشی مشابه ارائه کرده است، با این مضمون که در زبان‌های هندی باستانی، این واژه به معنای «باشنده» و «واقعیت» استفاده شده است. (Pokorny, 1950, p. 342)

چنان‌که ملاحظه می‌شود این واژه بر معنایی تأکید دارد که کاملاً به مقصود ما نزدیک است، یعنی در این زبان واژه «اصل» یا «āś» برای معانی‌ای به کار می‌رفته که از آن «وجود»، «تداوم»، «تقرر» و «ثبوت» فهمیده می‌شده است. گویی هندیان باستان برای واژه‌های «هستی» و «وجود» نوعی اصالت، تداوم و تقرر قائل بوده‌اند.

۴. «اصل» و معانی مختلف آن در زبان یونانی

حداقل سه معنا برای این واژه در متون و نوشته‌های یونانی می‌یابیم که برخی از آنها کاربرد فلسفی هم داشته‌اند. این معانی شامل موارد ذیل است:

۱.۴. "στουχειον" استوخیون

«استوخیون» به معنای اصل، اساس و مبنا به کار رفته است. افنان معادل‌های این واژه را در زبان‌های مختلف به معنای اصل همه علم‌ها یا اصل در مقابل فرع گزارش کرده است. در پهلوی (بُنیشْت) «bunyaštīh» یا «bunvast»، در لاتین «principium»، در فرانسه «element» و «principle»، در انگلیسی «principle» و «element» استعمال شده است. (افنان، ۱۳۶۲، ص ۷)

نخستین مترجمان آثار فلسفی در جهان اسلام که اقدام به ترجمه این آثار از زبان‌های یونانی و سریانی به عربی کرده‌اند، برای این واژه معادل «اسطقس» را به کار برده‌اند که در واقع

معرب «اسطوخیون» است. بنا به گزارش لیدل و اسکات واژه مذکور عمدتاً در مباحث فیزیک از سوی دانشمند معروف یونانی، امپدوکلس، استفاده شده است. وی در طرح نظریات طبیعت‌شناسی‌اش با استفاده از این واژه ادعا می‌کند که عالم از چهار عنصر "στουχειον" تشکیل شده است. (Lidell and Scott, 1990, p. 1647) بنابراین، حداکثر عمق معنایی این واژه، عناصر تشکیل‌دهنده جهان است. شاید به همین دلیل معادل‌های این واژه در زبان‌های لاتین، انگلیسی و فرانسه به ترتیب «principum»، «principle» و «élément» است. ارسطو نیز در مورد این واژه گفته است: «شیئی اولیه که غیر قابل تقسیم به چیز دیگری باشد. عنصر اولیه، چیزی که اشیاء دیگر از آن ساخته شده باشند و قابل تجزیه نباشد، اولین و ساده‌ترین و عمومی‌ترین اشیاء است». (Goold, 1975, p. 218)

۲.۴ "θεμελιον" ثملیون

این واژه نیز به معنای «اصل» و «اساس» به کار رفته است. معادل‌های این واژه در زبان‌های پهلوی «būn» (بن) و «ōš» (اس)، در لاتین «Funitus» و در انگلیسی و فرانسه «Principle» و «Foundation» است. در زبان یونانی (ثما) «θεμα» به معنای چیزی است که نقطه اتکای اشیاء دیگر است. همچنین برای قضیه و مقدمه در منطق نیز استعمال شده است. واژه‌های «θεμειλια»، «θεμειλια»، «θεμειλια»، «θεμειλια» معادل‌های دیگر آن هستند که همان معنای «پایه» و «اساس» را دارند.

در فلسفه کاربرد این واژه بسیار وسیع بوده است. ارسطو در کتاب متافیزیک آن را به معنای سنگ بنا و (زیربنا) «θεμελι-ἄκός» به کار برده است. (Lidell and Scott, 1990, p. 789) «ثما» یا «ثمیا» چیزی است که اشیای دیگر از آن ساخته می‌شوند، مثل آنچه زیربنا و اساس خانه از آن ساخته شده باشد. (Goold, 1975, p. 209)

خراسانی می‌گوید: «مبدأ آغاز چیزی است که در اثر حضور آن، چیز دیگری به وجود می‌آید، مانند دیریک زیرین در کشتی یا شالوده بنا در ساختمان خانه، یا در نزد جانوران که به عقیده بعضی قلب و به عقیده بعضی مغز می‌باشد». (خراسانی، ۱۳۷۹، ص ۱۲۷)

۳.۴ "ουσία" اوسیا

«اوسیا» معانی متعددی دارد، مانند: جوهر، ذات، ماده و غیره. اما معنای بسیار مهمی در این واژه نهفته است که به هدف اصلی این مقاله - یعنی «أصالت» معادل وجود و هستی - نزدیک است. معنای به کار رفته در واژه «اوسیا» در زبان یونانی، کاملاً مشابه معادل‌های واژه «اصل» در زبان‌های مادر یعنی «هند و اروپایی» و «سانسکریت» است. لیدل و اسکات تأکید دارند: «واژه اوسیا "ουσία" معنای فلسفی هم دارد که عمدتاً در متون فلسفی به کار رفته است.

اصطلاح فلسفی اوسیا به معنای وجود ثابت (stable being)، واقعیت لایتنیر (immutable reality) یا واقعیت (in the Correct) است. (Lidell and Scott, 1990, p. 1274)

مسیر معناشناسی تاریخی واژه «اوسیا» یا «اصل» نشان می‌دهد که معنای این واژه از زمانی که در قدیمی‌ترین زبان‌ها وضع شده بود، برای بیان «واقعیت» و «هستی» به کار رفته و احتمالاً واضعان آن پیش‌فرض «اصل بودن هستی و واقعیت» را به عنوان امری بدیهی و قطعی تلقی می‌کرده‌اند.

چنان‌که می‌دانیم زبان لاتین از لحاظ قدمت و ریشه تاریخی جایگاهی متأخر نسبت به زبان یونانی دارد، با وجود این برای بازیابی کامل واژه «اصل» در زبان یونانی لازم است معادل‌های معنایی آن را در زبان لاتینی نیز ردیابی کنیم. معادل این واژه در زبان لاتین «Essentia» است که برگرفته از «esse+entia» می‌باشد. «esse» در زبان لاتین مصدر ماضی و به معنای «بودن» است. مصدر مضارع آن «sum» به معنای «هستن» است. ریشه این لغت «es» می‌باشد. تمامی این معادل‌ها به معنای «بودن» و «هستن» به کار رفته‌اند. این مطلب نشان می‌دهد که اصل واژه «essentia» هم‌ریشه و مرتبط با واژه‌های «es» در زبان هند و اروپایی و «ās» در زبان سانسکریت است که در بند ۲ به آنها اشاره شد.

پوکورنی گزارش می‌دهد: «اوسیا» «ουσία» برگرفته از «اوت» «ὄν» یا «اووت» «ἐόν» به معنای «باشنده» است که شکل فاعلی جمعش «όντα» یعنی «زمان حال»، «واقعیت» و «تحقق» است که از آن واژه «اوسیا» «ουσία» ساخته می‌شود. این واژه به معنای «تحقق»، «طبیعت»، «ذات» و «ماهیت» نیز به کار رفته است. «اوت» «ὄν» و «اوسیا» «ουσία» هم‌ریشه با واژه‌های «sat» و «sánt» در زبان‌های هند و اروپایی است که به معنای «باشنده» و «واقعیت» است. (Pokorny, 1950, p. 341)

خراسانی نیز مطلب مشابهی دارد و بیان می‌کند که «اوسیا» مشتق از واژه «اوسا» است که خود اسم فاعل مؤنث از مصدر فصل «eimi» در یونانی است که به معنای «بودن» یا «هستی» یا «باشیدن» است. بنابراین «اوسا» دقیقاً به معنای «باشنده» است و «اوسیا» حاصل مصدر یا اسم مصدر بوده و معنایش «باشندگی» و «باشش» است. (خراسانی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۶)

۵. ارسطو و واژه اوسیا "ουσία"

مهم‌ترین بخش این مقاله تعیین دقیق معنای واژه «اوسیا» در متون مهم فلسفی به زبان یونانی است. تا قبل از «افلاطون» استعمال این واژه در متون فلسفی چندان متداول نبوده است. کم‌کم در متون فلسفی بعد از «افلاطون» به ویژه توسط «ارسطو» استفاده از این واژه برای

معانی «طبیعت»، «سرشت»، «نهاد»، «وجود ثابت و پایدار و تغییرناپذیر» رایج شده است. معمولاً واژه «اوسیا» در مقابل واژه‌هایی مانند «صیوروت»، «تکوین»، «شدن» و «زایش» به کار رفته است. بنا به گزارش خراسانی این واژه در آثار ارسطو معادل «جوهر» است که معانی متعددی یافته است.

از جمله، «ارسطو» در کتاب تحلیلات دومین ۳۰b ۹۰ «جوهر» را معادل «چیستی» یا «چئی» یا «ماهوالشیء» معنا کرده است و در کتاب مقولات فصل پنجم ۱۸-۲a۱۱ گفته است: «جوهر» در حقیقی‌ترین، نخستین و دقیق‌ترین معنا آن است که نه از موضوعی گفته می‌شود و نه در موضوعی هست مانند (جوهر) انسانی یا (جوهر) اسبی. (همان، ص ۱۴۷)

به نظر می‌رسد بهترین منبع به منظور درک نحوه استفاده ارسطو از واژه «اوسیا» یا «اصل»، کتاب متافیزیک است. وی در بخش پنجم این کتاب اصطلاحات و واژه‌هایی را که در بحث متافیزیک دنبال می‌کند شرح و تفسیر کرده است. از جمله آنها، واژه «اوسیا» "οὐσία" است. لوب معتقد است ارسطو ذیل این واژه دو معنای متفاوت را به کار برده است:

۱. چیزی یا شیئی که خودش نشئت گرفته از چیز دیگر نباشد. «اوسیا» یعنی «موضوع» به طوری که اشیاء دیگر محمول آن واقع می‌شوند. نمونه‌هایی که «ارسطو» برای توضیح بیشتر این واژه به کار می‌برد واژه‌های «جوهر» یا «substance» یا «اسطقس» را تداعی می‌کند. او اجسام بسیطی مانند آتش، خاک و آب را شاهد مثال برای «اوسیا» می‌آورد.

۲. «وجود و هستی» فی‌نفسه مستقل داشتن است که معادل «to be» و «being» است. (Goold, 1975, p. 241)

نکته بسیار مهمی که در واقع ماحصل این مقاله است با نگاهی تطبیقی به اصل متن یونانی^۱ به دست می‌آید. برخلاف نظریه لوب، این احتمال وجود دارد که منظور ارسطو از دو معنای مذکور در واقع دو معنای متغایر نبوده باشد، بلکه منظور وی یک معنا برای دو کاربرد متفاوت بوده باشد. یعنی ارسطو قصد داشته است هر دو معنا را سازگار و هم‌نشین به کار برد. ارسطو تفاوتی بین «جوهر» یا «موضوع» با «وجود مستقل» و «هستی حقیقی» قائل نبوده است، یا تا آن زمان کسی به این دقت فلسفی نایل نشده بوده است. پس می‌توانیم اعلام کنیم واژه «اوسیا» یا «اصل» در کتاب متافیزیک ارسطو به معنای «وجود»، «هستی»، «موجود مستقل فی‌نفسه» به کار رفته است که در ذیل آن معانی «جوهر» و «موضوع» نیز ذکر شده است.

۱. برای اطلاع از اصل متن یونانی ر.ک.: (Ross, 1966) و (Goold, 1975).

بنابراین، برخلاف نظر «لوب» ارسطو دو معنای مغایر و متفاوت برای واژه «اوسیا» یا «اصل» به کار نبرده است.

۶. نتیجه

در این مقاله سیر تحول واژه‌های «اصل» و «أصالت» در زبان‌های باستانی پی‌گیری شد. واژه «اصل» معانی متعددی داشته است که از جمله معانی «جوهر» (همان گوهر در زبان فارسی) و «اوسیا» در زبان یونانی نزدیک‌تر به مقصود ما در این مقاله بود. ما در لایه‌های تو در تو و پیچیده معانی مختلف واژه «اصل» در زبان‌های متعدد، معنای «هستی»، «وجود مستقل و بی‌واسطه» و «وجودی که متکی بر شیئی دیگر نیست» را به دست آوردیم. از قدیمی‌ترین زبان‌های باستانی یعنی «هند و اروپایی» و «سانسکریت» تا زبان‌های «یونانی»، «لاتین» و «پهلوی» همواره در واژه «اصل»، نوعی «هستی» و «باشیدن» یا به قول هایدگر «-seind heit» موج می‌زند. متفکران، اندیشمندان و به ویژه فلاسفه در استفاده از این واژه علاوه بر بحث «اساس» و «بنیان» مسئله «هستی» و «استقرار وجود» و «خوداتکایی» را نیز مدنظر داشته‌اند.

فهرست منابع

۱. افغان، سهیل محسن، ۱۳۶۲، واژه‌نامه فلسفی، تهران، نشر قطره.
۲. خراسانی، شرف‌الدین، ۱۳۷۹، متافیزیک، تهران، حکمت.
۳. صدرا، ۱۴۲۳، اسفار، لبنان، دار احیاء التراث العربی.
۴. مشکور، محمدجواد، ۱۳۵۷، فرهنگ تطبیقی عربی با زبان‌های سامی و ایران، تهران، بنیاد فرهنگ ایران.
۵. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۴۰۵، تعلیقه علی نهاییه الحکمه، قم، مؤسسه در راه حق.
6. Glare, P. G. w(eds), 1990, Oxford Latin Dictionary, Oxford.
7. Goold, G. P (eds), 1975, The Loeb Classical Library.
8. Kent, R. G., 1953, old Persian, New Haven.
9. Lidell and Scott(eds), 1990, Greek - English Lexicon.
10. Monier and Willams, 1964, Sanskrit - English Dictionary, Oxford.
11. Pokorny, 1950, Indogermanisches Etymologisches wörrterbuch.
12. Ross, 1966, Aristotle's Metaphysics, Indiana University.
13. Wiener, P. P(eds), 1973, Dictionary of the History of Ideas, New York, Charles&Scribner's Sons.

